

اعتقاد در برابر مصلحت

اعتصاب شصت و دو روزه مطبوعات ایران (۱۵ آبان-۱۷ دی ۵۷) از نظر مدت زمان در تاریخ مطبوعات جهان یگانه است. اما مشکل بتوان این تک بودن را صفتی مثبت دانست. برخی دبیران سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات و اهل جراید که در آن مبارزه نقش داشتند از دنیا رفتند بی آنکه حرف دلشان را علناً زده باشند. در حالی که بخشی بزرگ از مطبوعات آن دوره در معرض انواع اتهامها بود و کسانی آن اعتصاب را نوعی سیاه بازی برای تطهیر و ردگم کردن قلمداد کردند، بحث همه جانبه درباره سود و زیانش به فضایی نیاز دارد که تاکنون فراهم نشده است.

سحرگاه ۱۵ آبان ۵۷، دولت نظامی ارتشبد غلامرضا ازهاری که شب پیش زمام امور را — تا آن حد که زمامی وجود داشت — به دست گرفته بود دستور بستن سه روزنامه بزرگ تهران را داد. نسخه های چاپ شده آیندگان را که در ۱۶ صفحه آماده توزیع بود مأموران حکومت نظامی در کامیون ریختند و بردند، دفاتر آن و کیهان و اطلاعات (روزنامه های عصر) را به تصرف درآوردند و شماری از نویسندگان آنها را بازداشت کردند. عصر همان روز، تحریریه روزنامه رستاخیز هم از ادامه کار خودداری کرد. روزنامه نگاران بازداشتی پس از ۱۶ ساعت آزاد شدند اما اعتصاب روزنامه های بزرگ تهران ادامه یافت. روزنامه ارمنی زبان آلیک هم به اعتصاب پیوست. خواست اعلام شده سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات این بود: ”توقف انتشار مطبوعات مادامی که آزادی قلم نباشد همچنان ادامه خواهد یافت.“ در شرح آن وقایع در آیندگان (۱۷ دی) می خوانیم:

هنوز دولت حاضر توجهی به توقف انتشار روزنامه های صبح و عصر نداشت و علاوه بر آن، پاره ای از معاندان چنین شایع کرده بودند که هم دولت و هم مدیران مؤسسه های کیهان و اطلاعات مایل به انتشار نشریات خود هستند و دولت هیچ سانسوری بر مطبوعات تحمیل نمی کند. و این شایعه برای گروهی موجد این توهم شده بود که گویا اعضای سندیکای نویسندگان و خبرنگاران که از حمایت سندیکاهای کارگران و کارکنان اداری نیز برخوردارند بدون هیچ دلیل منطقی قصد دارند از انتشار روزنامه ها و مجلات جلوگیری کنند.

به منظور رفع همین توهم بود که هیئت مدیره سندیکا با مدیران مؤسسه های اطلاعات و کیهان دیدار و گفتگوی دوساعته ای داشت. در دیدار ۲۴ آبان [که] در مؤسسه اطلاعات روی داد، مدیران این مؤسسه ها عنوان کردند که چهار بار با مقامهای مسوول دولتی در زمینه انتشار نشریه های خود تماس گرفته اند ولی نه فقط هیچ نتیجه مثبتی نگرفته اند، بلکه خود را مواجه با دو خطر می بینند:

۱. این خطر که هر روز با صرف سرمایه سنگین روزنامه ای را چاپ کنند و بعد مطالب یا مطالبی در آن خوشایند مسئولان فرمانداری نظامی نباشد و آن را توقیف کنند.
 ۲. این خطر که بر اثر کنترل شدید، روزنامه ها شبیه بولتن های رسمی انتشار یابد که در این صورت با عکس العمل های مردم مواجه می شویم و اعتبار و حیثیت خود را از دست خواهیم داد.
- در پایان این جلسه نتیجه گرفته شد که: ”نه فقط اعضای سندیکای ما معتقدند انتشار نشریات زیر فشار سانسور ممکن نیست، بلکه مدیران مؤسسات مطبوعاتی نیز چنین اعتقادی دارا هستند. بدین ترتیب این شایعه که فقط نویسندگان مطبوعات مایل به انتشار روزنامه ها و مجلات نیستند کذب محض است.“

هیئت مدیرهٔ سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات در جلسهٔ ۳۰ آبان به بررسی نشریاتی پرداخت که به انتشار ادامه می‌دادند و رفتار این نشریات را تقبیح کرد: روزنامه‌های دنیا، جوانمردان، آتش، بورس، مهر ایران، ستارهٔ اسلام، ارادهٔ آذربایجان؛ و مجله‌های تهران اکونومیست، کاریکاتور، خواندنیها. بعدها نشریات جوان، تماشا، مرد مبارز، آهنگ سیاسی، دهقان روز، سیاست ما، سپید و سیاه، فردوسی، تاج ورزشی، دیپلمات و بازار هم به فهرست تحریم‌شدگان افزوده شد. روزنامهٔ خراسان از ۲۹ آبان انتشار خود را متوقف کرد. پیامی هم در همبستگی با اعتصاب همکاران ایرانی از سوی فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران رسید. برای گردآوری کمک به روزنامه‌نگاران اعتصابی حسابی در بانک ملی باز شد.

اعتصاب نامحدود در محیط دانشگاه سابقه دارد اما در محیط کارگری و اداری برای رسیدن به هدفی مشخص و معمولاً قابل‌تعریف دست به اعتصاب می‌زنند. خواست اعتصابیون مطبوعات ایران آزادی قلم بود. آزادی برای قلم یا هر قربانی دیگری را باید در شرایط مشخص سنجید. تجربه نشان داد دو ماه بعد وقتی به آنها گفته شد آزادند، دیدند که نیستند زیرا حد آزادی را برآیند نیروهای اجتماعی تعیین می‌کند. زمانی که یک نیرو موافق آزادی بیان برای رقیبان خویش نباشد، از کلمات زیبای 'تو آزادی' وقتی در پی آن افزوده شود 'البته تا آن حد که من تعیین می‌کنم' کار چندانی بر نمی‌آید.

گفته‌ای است مشهور که سرباز را یک عمر برای روز جنگ نان می‌دهند. روزنامه‌خواندن هم در روز طوفانی بیشتر به کار می‌آید تا در هوای ملایم. سرباز وقتی پیروز شود به استراحت می‌پردازد. شرط گذاشتن روزنامه‌نگار، که تا آزادی نباشد نمی‌نویسد، این پرسش را مطرح می‌کند که وقتی مملکت سرشار از آزادی شد چه نیازی به همین مطبوعات و مطبوعاتیان وجود خواهد داشت؟

انتشار مطبوعات ایران در آن ۶۲ روز می‌توانست، بسته به دید ناظر، پرثمر یا کم‌اثر، مثبت یا منفی باشد. نتیجهٔ قضاوت دربارهٔ آنچه اتفاق نیفتاده بستگی به قدرت تحیل و سنجیدن بینهایت احتمال دارد و لاجرم عملاً بیهوده است. همین قدر می‌توان گفت که روزنامه‌های بزرگ تهران در شرایطی تاریخی فرصت تأثیرگذاری بر وقایع را از دست دادند. شاید هم اعتصاب کمک کرد بخشی از آنها بتوانند تا چند ماه پس از بهمن به کار ادامه دهند و اگر اعتصاب تا آن حد ادامه نمی‌یافت یقیناً بحثهایی اساسی در مطبوعات مطرح می‌شد که پایان کار آنها را، شاید به نحوی خشن‌تر، تسریع می‌کرد. اینکه، در ترازویی تاریخی، دو ماه در زمستان بهتر بود یا در بهار، پرسشی است بی‌نتیجه. نمی‌توان بر پایهٔ آنچه نمی‌دانیم و هرگز نخواهیم دانست نتیجه‌گیری کرد.

اعتصاب حربه‌ای کارا و همه‌گیر بود برای هرچه بی‌اعتبارتر کردن نظام متزلزل در شرایطی که تقریباً همه در حال نافرمانی بودند. اصطلاح نافرمانی مدنی در ایران ممکن است سبب سوء تفاهم شود که مردم در اوقات دیگر در حال فرمانبری‌اند. در باطن چنین نیست. طی قرن‌ها یاد گرفته‌اند با تقیه و دندان‌قروچه سکوت کنند تا ورق برگردد و وقت انتقام برسد. هیئت حاکمهٔ پهلوی خیلی زود در یافت سپردن ادارهٔ مملکت به دست شخصی مانند ازهارى فقط ارتش را مضمحل می‌کند؛ مطبوعات چه آزاد و چه تحت سانسور، کار از تدبیر و تهدید گذشته است؛ و هرکس که توان دارد خود، اموال و خانواده‌اش را از کشتی به گل‌نشسته نجات دهد.

کار سیاسی در ایران تا حد زیادی مسابقهٔ دست‌بالا ترگرفتن از رقیبان و یک پرده‌بالاتر بردن مطالبات، صرف‌نظر از انسجام اعتقاد و احساس خویش است. میل به حذف هرکس که با رژیم سر و سری داشت بسیار شدید بود و اعتصاب‌شکنی به آن طرفی‌بودن تعبیر می‌شد — یعنی نابودی اجتماعی، حیثیتی و حتی فیزیکی.

بعدها تمام اعتصاب‌شکنان امتیاز نشریه‌شان را از دست دادند و دو نفر از آنها اعدام شدند.* غالباً ترجیح دادند دربارهٔ آنچه کردند، یا در واقع نکردند، سکوت کنند و اگر کسی از آنها در خارج از ایران در صدد دفاع از نپیوستن خود به اعتصاب مطبوعات بر آمده باشد به احتمال زیاد حرفش را با تحقیر نشنیده گرفتند. پایان ناگزیر سالها پشتگرمی به رژیم نامحسوب نزد روشنفکران، نمی‌توانست جز این باشد.

زعمای سندیکای مطبوعات گرچه طرفدار تصفیۀ قلمزنان منصوب دولت بودند به‌طور خصوصی اذعان می‌کردند اعتصاب نامحدود و فراگیر جراید را اشتباه می‌دانند. اما بلندکردن صدای انتقاد در این باب در حکم خودکشی سیاسی بی‌حاصلی بود. ناچار با جریان حرکت کردند حتی اگر به آن اعتقاد نداشتند، زیرا انتخابی بود میان طرد فوری و بقای دست‌کم موقت. در آن اوضاع نامشخص، هنوز بدیلی سیاسی استقرار نیافته بود. جناحی کوچک از اهل بازار و حوزه که هر روز قدرتمندتر به‌نظر می‌رسید از اعتصاب مطبوعات استقبال می‌کرد. اهل ارتباط شفاهی بود، نشریات جدی نداشت و هوادارانش عمدتاً روزنامه‌خوان نبودند (امروز هم نیستند). اما زبان رقیبان قلمزن و روزنامه‌خوان‌ها در آن روزهای سرنوشت‌ساز بسته شد.

اعتصاب نامحدود مطبوعات نتیجهٔ منش اجتماعی ایرانی و شرایط موجود بود. تصمیمی بود خطا، اما آگاهانه خطا و از سر ناچاری. گرچه از نظر اصولی و عقلی و احساسی جای بحث داشت، نزد عقلای آن صنف مصلحت دانسته شد. بسیاری از اهل مطبوعات مشتاق بودند از منصوبان و همدستهای رژیم مختومه اعلام برائت کنند و شبح تصفیه بر همه جا — دانشگاه، ارتش، ادارات، مطبوعات — سایه انداخته بود. برای کسانی که معتقد بودند خطاست مطبوعات دست به اعتصاب نامحدود بزنند (یا بزنند)، به‌زبان آوردن این فکر با صدای بلند خطرکردنی بزرگ بود. مصلحت حکم می‌کرد اعتقاد به اصول مکتوم بماند. در آن هنگامه نه فرصتی برای دادخواهی و اعادهٔ حیثیت وجود داشت و نه گوش شنوایی برای شنیدن دفاعیات.

می‌خواستند از رژیم شاه تبری جویند اما طی اعتصاب‌شان بود که دنیا از تصمیم قطعی شاه به ترک ایران باخبر شد. آرزومند ایجاد شرایطی بودند که وقتی ایجاد می‌شد خودشان سرکار حاضر نبودند. در آن روزها معضل تاریخی اهل مطبوعات این بود: به‌منظور بقا باید فکرشان را بر زبان نیاورند و وظیفه‌شان را انجام ندهند وگرنه فوراً لگدمال و محو می‌شدند.

در پایان اعتصاب شصت و دو روزه با کناررفتن دولت نظامی (اما نه لغو حکومت نظامی) و روی کار آمدن دولت شاپور بختیار، بالای نخستین صفحهٔ شمارهٔ ۱۸ دی آیت‌الله طالقانی توصیه می‌کرد: «عناصر مشکوک را از دانشگاه طرد کنید.» در شمارهٔ بعد، اعلامیهٔ سازمان ملی پزشکان و دندانپزشکان ایران هشدار می‌داد: «افراد خودفروخته را از مطبوعات طرد کنید.» اظهارنظر آتشین در سخنرانیها و غریو «گام بعدی، پاکسازی دانشگاهها» از سوی خود اهل دانشگاه (۲۱ دی) نشان می‌داد فکر قلع‌و‌قمع و آرزوی تسویه حساب تا چه حد در جامعهٔ کینه‌پرور و آشوب‌زدهٔ ایران ریشه‌دار است. محمدعلی سفری، دبیر سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، در سخنرانی‌اش در تالار وزارت خارجه گفت «وزارت خارجه احتیاج به گندزدایی دارد.» اخراج از کار و مصادرهٔ اموال و بی‌آبرو کردن شروع شده بود. هنوز حزب‌الله در مطبوعات و دانشگاه و جاهای دیگر شکل نگرفته بود و بسیاری از کسانی که فریاد پاکسازی سر می‌دادند قربانی انواع تصفیه شدند.

* علی‌اصغر امیرانی، مدیر هفته‌نامهٔ خواندنیها، زمانی تنها قلمزنی بود که جرئت داشت در دعوای سطوح بالای هیئت حاکمه صریحاً از یک طرف جانبداری کند و پس از بازگشت امام راحل به ایران تیتر زد: «صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت.» سیدمهدی میراشرفی، ناشر روزنامهٔ آتش و سیاست پیشهٔ ارقه، روز ۲۸ مرداد ۳۲ سقوط دولت مصدق را از رادیو تهران اعلام کرد.

در نخستین شمارهٔ پس از پایان اعتصاب، «آیت‌الله‌العظمی خمینی از مطبوعات تقدیر کرد» اما سرمقاله‌ای با عنوان «پیمان مطبوعات با مردم» خبر می‌داد تازه اول محاصمه است و آشتی ملی و ببخش و فراموش کن (یا حتی ببخش اما فراموش نکن) وجود نخواهد داشت:

در وقایع دو ماههٔ اعتصاب و تعطیل مطبوعات که بر کشور گذشت، فقط یک گروه متکی بر سرنیزه نیست که مجرم و متهم است. عواملی که با سکوت یا تشویق این گروه، دامنهٔ جنایات ضد ملی را شدت بخشیدند، از نمایندهٔ مجلس تا سناتور، و روزنامه‌نویس مزدور ضداعتصاب، شریک جرم و تقصیر هستند و نمی‌توان از گناه آنها و مشارکتشان در جنایات دو ماهه چشم پوشید.

طلیعهٔ تصفیه‌های گسترده و انقلاب فرهنگی بود.

محمد قائد

editor@lawhmag.com

از کتاب دردست‌انتشار داستان آیندگان

دی ۸۸